



شماره هفتاد و هشت — م
یکشنبه ۲۷ مهرماه ۱۳۹۹

زود، همیشه جاری

اربعین **حسینی**
طلیعه تمدن اسلامی

سرمقاله

اربعین و تحیر انسان مدرن

نوشته‌ی امیرحسین مشکانی

ورودی ۹۷ مهندسی مکانیک



بسم الله. حرف تازه زدن از آنچه امتی آن را هرساله زندگی می‌کنند، کار ساده ای نیست و مدعی این هم نیستیم.

بحث در مورد اربعین شاید از یک منظر زیاد کارآمد نباشد. اربعین یک زیست تمدنی است. باید آن را حس کرد و در آن زیست و البته که بحث در مورد این می‌تواند منجر به "اتاق تشریح بردن گل سرخ" شود ولی ما امروز از شناخت این زیست تمدنی به عنوان آغازگری بر تمدن اسلامی ناچاریم؛ چه این که تعارض های هویتی انسان مدرن در عصر حاضر بیش از هر زمانی هویدا شده و او دچار مشکلات هویتی شده و مدام از مشکلات و مصائب دست ساخته علم و تکنولوژی خودش در رنج است. جامعه ما نیز که صابون مدرنیته به تنش خورده تا حدی این را تجربه کرده، البته شاید کامل درک نکرده باشد.

انسان مدرن که همه حقیقت را فقط در تجربه و آزمایش می‌بیند از پاسخ به سوالات بنیادین درمانده می‌ماند. لذا مدام سعی در فراموشی و تغافل (نقطه مقابل ذکر در ادبیات دینی ما) دارد؛ پس در زندگی دنبال ابزارهایی می‌گردد که بتواند هرچه بهتر فراموش کند. و ذیل این نگاه ورزش قهرمانی، روزنامه نگاری حرفه‌ای، فستیوال، کازینو، مراکز فساد و هزاران سرگرمی دیگر (شاید حتی دین به عنوان یک افیون) تعریف می‌کند تا "سرگرم" شود.

حال این انسان مدرن وقتی با پدیده پیاده روی اربعین مواجه می‌شود، نظام محاسباتی‌اش به هم می‌ریزد. اینجا چند میلیون آدم نه تنها دنبال فراموشی نیستند، بلکه دنبال "ذکر" و یاد امام و راهش هستند و هر کس سعی می‌کند قدمی برای امام و زوارش بردارد. انسان مدرن با وجود همه هیمنه‌ای که از تکنولوژی و ابررایانه و برای خود ساخته از فهم و تحلیل آن ناتوان است. این جا همه چیز متفاوت است. نگاه ها، روابط انسانی، روابط اقتصادی، جایگاه زن، جایگاه مرد، کمک کردن، جمهوری و حتی عبادت و ... با مفاهیم همانم خود در تمدن مدرن، تنها اشتراک لفظی دارند.

چرا که اینجا جمهوری دلهاست و انسان مدرن اگر با همان تمایلات بخواهد در آن زندگی کند، دست غیب می‌آید و به سینه نامحرم می‌زند. لذا تصمیم گرفتیم در این شماره از میدان انقلاب به جنبه های تمدنی این حرکت بی‌بدیل بپردازیم.

حدیث عشق تو دیوانه کرده عالم را

التذاذ می‌کنند. در این سمت الگویشان، نماد از خود گذشتگی و ایثار و محبت است، و آن‌ها با حرکت به سوی مرقدش و تمرین این سبک زندگی، در طول این مراسم، و تعریف کردن خود حول ولایت امام، در حال نزدیک کردن خود به آن الگوی غاییند (یا لیتنا کنا معکم فنغوز فوزا عظیما) و از این کار لذت‌ها می‌برند.

پس می‌بینیم که مشکل و یا تفاوت این دو نوع تمدن، تفاوت در پیدا کردن ارزش است. در آن دیدگاه سود، مادی یا شاید پول است، اما دیگری، ارزش را جز ماده و ارزش های مادی میدانند.

بخاطر همین است که آن یکی تمدن برای درآمد بیشتر از هم سبقت می‌گیرند و دیگری (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ...^۱).

بخاطر همین است که در این تمدن، بر عکس دیگری، ملاک فضل، داشتن پول، رفاه و تفریح و فرزند و غیره ی بیشتر نیست و جور دیگری به این نعمات نگاه می‌کنند.

از طرفی قرآن هم می‌گوید که اگه بقیه گمراه نمیشدند، هر چه پول هست می‌دادیم به دوستدارانش (اضافه‌ی مؤلف: که شاید بفهمند برای این چیز ها خلق نشده اند). «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوقِتَهُمْ سُخْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ، وَلِيُؤْتِيَهُمْ آيَاتِنَا وَسُرَرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»^۲

اما ما به عنوان دنبال‌کننده (یا حداقل علاقه‌مند به) تمدن الهی، در التزام به این ارزش‌ها دچار اختلال هستیم. مشکل ما این است که در عین التذاذ در حین شرکت در این واقعه، بعد از بازگشت به دیار خود، باز، فیل‌مان یاد هندوستان و تمدن فسل خود می‌کند، که این مشکلی ست که با تمرین و سعی حل می‌شود، و اگر تلاشی در این راستا نکنیم، صرفا هر ساله سیکلی تکرار شونده را طی خواهیم کرد. پس، سعدیا گر چه سخندان و مصالح گوئی به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست!

۱- مقام معظم رهبری ۱۳۸۵.۱.۱

۲- سوره مبارکه حدید آیه: ۲۱

۳- سوره مبارکه زخرف آیات: ۳۳-۳۵

نوشته‌ی مهدی امیرپور

ورودی ۹۸ مهندسی هوافضا



روز اربعین، شروع جاذبه مغناطیس حسینی است. این همان جاذبه ایست که جابر بن عبدالله انصاری را از مدینه بلند می‌کند و به کربلا می‌کشاند. این، همان مغناطیسی است که امروز هم با گذشت قرن‌های متمادی، در دل من و شماست!

چرا هرساله حرارتی در دل این همه انسان پدید می‌آید که در روز اربعین به نقطه جوش می‌رسد؟ این حرارت و غلیان‌ش از کجاست؟

اگر به شیوه‌های رفتاری و به طور کلی سبک زندگی زائران در این پیاده‌روی بنگریم، می‌بینیم بطور مشخصی در تضاد کامل با سبک زندگی معمول جهان و حتی خیلی از خود زائران (در بقیه سال)، می‌باشد.

موکب داران و خدام در طول سال مقداری از بودجه خود را برای این مراسم می‌گذارند، تا صرف خورد و خوراک و جای خواب زائران کنند. مهمان‌پذیرانی که به زائران التماس می‌کنند، که برای طعام و جای خواب مهمان‌شان شوند. حال این تفکر را با تفکر رایج زندگی در جهان مقایسه کنیم، که حتی دو همسر در رستوران دنگ خود را می‌پردازند، یا تفکری که جامعه را بده‌بستانی چون بازار می‌داند. در جامعه رایج جهانی این نوع رفتار، قابل هضم نیست و جای این کنش گران را در تیمارستان می‌دانند. این دو رفتار متضاد را می‌توان به دو تمدن تعبیر کرد، تمدنی که محور تبادل سود را پول و دیگری (به تعبیری) محبت و نیکی کردن می‌داند. هرکدام لذت و آرامش و خشنودی را در چیزی یافتند. در هر دو تمدن، انسان‌هایی وجود دارند که هدف و نمونه و الگو برای بقیه انسان‌ها هستند. یکی از الگوها که در قرآن هم وجود دارد، همین قارون خودمان است. پسر عموی موسی کلیم و کسی که تمام معجزات را دیده و همراه بنی اسرائیل بوده. اما خب به هر حال الگویی برای عده‌ای از بنی اسرائیل بوده: با یک اسکورت شکوهمند از جلوی مردم حرکت می‌کرد و ملت هم در حال فیض بردن و ساخت آمال می‌شدند. این، نمونه ای از یک الگو و دنبال‌کنندگانش بود. اما یک نمونه از تمدن دیگر را می‌توان در این مراسم سالیانه دید؛ هم، الگو هست، هم فالوئر. در هر دو نمونه، فالوئر‌ها در نزدیک دیدن خود به آن الگو،

خوب است در این میانه یادی کنیم از سردار پیروز و شهیدمان که در نبودش توفیق پیاده روی اربعین از ما گرفته شد. مهم ترین نکته را به نظر او گفت، و تفاوت قائل شد میان امر بزرگ و امر مقدس (۱). که سازمان ها دقیقاً به دنبال امر بزرگی می روند که سر و صدا کند، و مردم و حرکت های مردمی به دنبال امر مقدس هستند. این اصلاً مسئله ی ساده ای نیست. مردم می خواهند کاری که مقدس است را انجام دهند ولو آن کار کوچک باشد. و ما بارها این را در اربعین مشاهده کرده ایم که چگونه فردی خانه ی کوچک خود را در اختیار مردمان می گذارد، یا کودکی پول های اندک قلکش را می دهد تا مقدار کمی آب بخرد و به زائران بدهد، یا دخترکی که چیزی جز عروسکش ندارد، صدا می زند و به مردم خوش آمد می گوید. امثال این کارهای کوچک و مقدس در این راهپیمایی بسیار اند و هرکس که یک بار هم رفته باشد، می تواند خاطره ها نقل کند از این امور کوچک مقدس و به گمانم اگر اربعین امروز این چنین پرشور و گسترده شده است، از جهت همین امر مقدس است. امر مقدس شاید در ابتدا کوچک جلوه کند، اما تاریخ سرانجام آن را بزرگ خواهد کرد.

و از دیگر سو می بینیم سازمان های مختلفی را که می خواهند این امور مقدس را کم جلوه کنند و کار بزرگ را رونق ببخشند. و هیچ تفاوت ندارد که این سازمان، دولت ایران باشد، دولت کویت باشد، موکب سیدصداق شیرازی باشد، موسسه ی راثی پور باشد، یا آستان قدس باشد؛ آن ها امر مقدس را نگون بخت می کنند؛ گاهی با غرفه های کباب ترکی، گاهی با غرفه های آش ایرانی، گاهی با غرفه ی طب سنتی و قس علی هذا. و مقصود من اصلاً این نیست که کباب ترکی و آش ایرانی و طب سنتی بد است؛ مقصودم امر مقدسی است که دیگر نیست.

اما اگر در پایان بخواهیم نگاهی بلندتر به این مسئله داشته باشیم، باید توجه ویژه ای به ضعف دولت مرکزی عراق داشته باشیم. شاید اگر دولت مرکزی عراق ضعیف نبود، این راهپیمایی هیچ گاه به این میزان مردمی نمی بود و این ضعف، اگرچه مشقات فراوانی مانند داعش برای عراق به همراه داشته، لکن نمی توان از جنبه های مثبت این ضعف که راهپیمایی اربعین را نیز شامل می شود چشم پوشید. آنچه که می خواهم به عنوان جمله ی پایانی به آن اشاره کنم تا به آن فکر کنید، این است که جمهوری اسلامی، با این دولت مرکزی قدرتمند، امروز چگونه می تواند نهضت را دوباره زنده کند و ما چگونه می توانیم جنبش هایی مثل راهپیمایی اربعین را در جمهوری اسلامی به رسمیت بشناسیم و امر مقدس را پاس بداریم؟

پی نوشت

واژه ی «دولت مرکزی» در متن به عنوان حاکمیت به کار رفته است و نه دولتی که رئیس آن رئیس جمهور است. دولت مرکزی ترجمه ی واژه ی state است، نه government.

پاورقی

(۱): آخرین سخنرانی سردار سلیمانی در جمع فرماندهان سپاه، ۸ مهر ۹۸.



مخاطرات سازمانی شدن

نگاهی به خطر جایگزینی امر بزرگ به جای امر مقدس در پدیده اربعین

نوشته ی محمد جواد نجارزاده

ورودی ۹۷ مهندسی صنایع



اربعین پدیده ای است که ما آن را تجربه کرده ایم، می کنیم و احتمالاً خواهیم کرد. و سخن گفتن از منظر بیرونی درباره ی پدیده ای که مستقیماً تجربه ای درونی برای ما حاصل کرده است، اگر تناقض نباشد حتماً کار دشواری است. اربعین برای انسان مدرن و عالم مدرن، پیچیده، دشوار، و غیر قابل باور است. آنچه که قصد دارم در این متن بدان اشاره کنم، مخاطراتی است که عالم مدرن و علی الخصوص تفکر سازمانی عالم مدرن ممکن است برای اربعین رقم بزنند و شاید حتی رقم زده اند.

اربعین سنتی تاریخی-سیاسی است که از بعد سقوط صدام، شور جدیدی را در عالم شیعه حاصل کرده است. این احیای سنت البته نه با روال معمول تبلیغات سازمانی، که با حرکت مردم و علما آغاز شد. و هنوز که هنوز است کارهای سازمانی در برابر خواست مردمی در اربعین قابل ملاحظه نیستند. اربعین تاریخچه ای دارد و سیری که در طی آن این پدیده بزرگ و بزرگ تر می شود: ده سال پیش که تقریباً سال های اولیه ی این راهپیمایی بود، جمعیت خیلی کمتر از این سال ها بود؛ اما نکته ی مهم این جاست که جمعیت در این سال ها با فعالیت ها و توصیه های سازمانی رشد نکرده است.

شاید بهتر باشد مسئله سازمان را بیشتر توضیح دهیم. سازمان (در معنای رایج) تعریف عجیب و غریبی ندارد؛ هرچند می تواند دارای مصادیق پیچیده تری هم باشد. هر مجموعه ای که اجزایی را شامل بشود و بین آن اجزا روابطی ازپیش تعیین شده حاکم باشد، سازمان است. البته این تعریف دقیقی نیست چرا که این روابط بین اجزا ممکن است بازتولید شوند و یا حتی اجزا تغییر کنند، اما سازمان ماهیتاً تغییر نکند؛ لکن

آنچه که برای ما مهم است این است که بدانیم روابط ازپیش تعیین شده نمی توانند به سادگی بار مفاهیم و روابط جدید را به دوش بکشند. شاید بهتر باشد از تقابل نهضت و نهاد برای این مقصود استفاده کنیم. نهاد (سازمان) در برابر خواسته های نهضت (جنبش) مقاومت می کند و اگر نهضتی تبدیل به نهاد شود، آن روز عدول از آرمان ها غیرطبیعی نیست؛ چرا که نهاد ملزوماتی دارد که ازپیش تعیین شده است. این برای ما ایرانی ها که تبدیل انقلاب اسلامی (نهضت) به جمهوری اسلامی (نهاد) را دیده ایم، قابل فهم تر است. حال وقتی می گوئیم «پدیده ی اربعین به وسیله ی سازمان ها گسترش نیافته»، یعنی چه؟ یعنی جمهوری اسلامی یا حکومت عراق، این پدیده را به اینجا نرسانده است؛ یعنی سازمان های مردم نهاد و غیرمردم نهاد (دولتی) کمترین نقش را در گسترش اربعین داشته اند و آنچه که به اربعین رونق بخشیده است، نه این سازمان ها، که شور و حرارت مردم بوده است. قابل بررسی است که این شور و حرارت مردمی حاصل چیست، اما من فعلاً تأکید دارم که این شور و حرارت برآیند فعالیت های هیچ سازمان و نهاده ی نبوده است، هرچند بعضی از این سازمان ها تلاش های فراوانی کرده اند.

حال شاید این مسئله برایمان بهتر فهم شود که «چگونه سازمان های دولتی و غیردولتی می توانند مخاطرات فراوانی را برای پدیده ی اربعین داشته باشند؟». حرکتی که اساساً مردمی شکل گرفته و مردمی رونق گرفته است، عالم دیگری دارد که سازمان ها از درک آن عاجزند. این حرکت که نظم معمول را ندارد، نه به این خاطر که نمی تواند داشته باشد؛ بل به این خاطر که آن را محترم نمی شمارد. این حرکت نیرو و امکاناتش را از مردم می گیرد. از مردم می گیرد نه به این خاطر که نمی تواند از دولت ها بخواهد (چه بسا آن ها آماده اند تا هزینه کنند)؛ بل به این خاطر که از دیگری هزینه کردن را محترم نمی شمارد.

برابر عناصر درونی که تلاش برای برهمزدن آن نظم را دارند می‌ایستد. در حاکمیت مدرن وظایف اجتماعی هر انسان به دولت واگذار می‌شود، چون اساساً بنا بر اقرار نبوده که امر به معروف و نهی از منکر معنا پیدا کند. پس می‌توان ادعا کرد: آنچه در جامعه‌ی مدرن رخ می‌دهد نظم اجباریست و متأسفانه باید اعتراف کرد که در ایران امروز نیز با ظرف حاکمیت مدرن تنها تلاش شده قوانین رنگ و بوی دینی بگیرند که باز هم متأسفانه باید اقرار کرد که در این امر نیز تا به اینجا بسیار ناموفق بوده‌ایم. دلیلش هم واضح است: معیشت مدرن، حکمرانی مدرن می‌طلبد. تمدن مدرن، فرهنگ و اندیشه‌ی غربی به همراه دارد. و اساساً جامعه‌ی دینی روش متفاوتی از ساختارهای اجتماعی و مدل متفاوتی از حاکمیت می‌طلبد.

می‌توان نتیجه گرفت که دخالت دستگاه‌های دولتی و حاکمیتی جز در تسهیل‌گری در راهپیمایی اربعین، در واقع حذف یکی از مهم‌ترین مزیت‌های نسبی این تجربه نسبت به زندگی عادی است. پس از همین‌جا از تمام سازمان‌ها و دستگاه‌های دغدغه‌مند تقاضا می‌کنیم که پای خود را از این دنیای آلوده‌نشده به معیشت صنعتی و مدرن، خارج کنند.

پس تلاش متدینان نباید به این سمت برود که قوانین اسلامی شوند. (منظور این نیست که قوانین غیراسلامی را تایید کنند!) بلکه دغدغه‌مندان دین، تلاششان باید در راه تغییر عرف باشد و آنگاه ابزارهای این مسئله را بیابند. که بدیهتاً ابتدائی‌ترین عمل، نفی ظواهر شرک، مخصوصاً حاکمیت طاغوت است. (ولی باید توجه داشت که شرک تنها در حاکمیت طاغوت بروز نمی‌یابد.) وقتی که عرف تغییر کرد، خود جامعه به ناهنجاری‌ها واکنش نشان می‌دهد. البته باید به جامعه آموزش داد که امر به معروف و نهی از منکر کند.

او چه نشان می‌دهد؟

امام. اوست که انسان باید خود را با آن تنظیم کند. این تنظیم‌گری تماماً اختیاری است؛ تشیع چیزی نیست که مرز بشناسد؛ عقیده با سمت چپ یا راست مرز بودن، تغییر نمی‌کند. که اگر در عراق باشی، فلان قانون بر تو حاکم شود، و اگر در ایران، بهمان قانون... آنچه مرز می‌سازد خاک نیست؛ عقیده است. در اربعین، انسان مدرن نظم اختیاری داشتن را تجربه می‌کند... چیزی که از آن محروم شده بود. یعنی: قانون یا استناداری نیست که زندگی او در آن چند روز را مدیریت کند. خنده‌دار است اگر تصور کنیم غذاها یا مسائل بهداشتی داخل این راهپیمایی را فلان ارگان یا سازمان تایید کرده باشد یا بی‌حجابی را گشت ارشاد کنترل کند!

او خودش است که با انتخاب خودش، خویش را با امام هماهنگ می‌کند. آنچه او را به حرکت وامی‌دارد سرمایه و ترس بی‌خانمانی و بی‌غذایی نیست؛ عشق است! ارادت است! ترس از شکست در رقابت مادی نیست... اربعین، تمرین هماهنگی با امام است.

آنچه در اربعین نظم ایجاد می‌کند، قانون از جنس جبر نیست. آنچه ناظم است، نیت همه برای هماهنگی بیشتر با امام است. آری؛ از کدام خاک بودن دیگر چندان اهمیت ندارد؛ چون همه در آنجا ملت امام حسین هستند.



اربعین، رجعت اختیار

نوشتاری درباره‌ی آن چیز متفاوتی که اربعین نشان می‌دهد

نوشته‌ی محمد طه علی‌نژاد

برودی ۹۷ مهندسی عمران



تفاوت بسیار کم می‌بود و تغییراتی که در این تجربه‌ی سه‌چهار روزه نصیب مسافران می‌شد تغییر چندانی نمی‌کرد. پس می‌توان گفت اربعین تجربه‌ی یک تمدن متفاوت است. تمدن متفاوت یعنی فرهنگ متفاوت. و فرهنگ متفاوت یعنی اندیشه‌ی متفاوت.

اندیشه لزوماً به معنای عقاید اصولی و کلی نیست؛ منظور، منطق و روش تحلیلی است که بر زندگی ما حاکم است. اگر قبول کنیم که تمدنی که آن چند روز در فضای آن زندگی می‌کنیم متفاوت است و اصطلاحاً نسبت تمدن زندگی عادی ما تصور یافته، پس باید بپذیریم که منطق و روش تحلیل دیگری نیز در آنجا حاکم است؛ و اینکه این تصور بسیاری از مسائل را تحت تأثیر قرار می‌دهد... بسیاری از مسائل. شاید اکنون شفاف‌تر شد که چرا راهپیمایی اربعین یک «تجربه‌ی متفاوت» است.

انسانیت را به حکومت وامگذار.

در دوران مدرن، اهرمی که انسان‌ها را به عمل به چیزی وامی‌دارد، عقیده نیست. در واقع، آن چیزی که مردم به آن قانع می‌شوند، اعمالی نیست که باید یا نباید انجام بدهند؛ بلکه تبعیت از دولت است: اگر اینطور بود که بنا بر اقرار باشد، اصلاً قوانین قهری و نظارت‌های عجیب و غریب (که انسان را لحظه‌ای به خود وانی‌گذارند) در کار نبودند. اساساً «قانون» مفهومی عجین شده با مدرنیسم است. (البته در تاریخ نمونه‌های دیگری نیز می‌توان یافت؛ اما بنای حاکمیت مدرن تماماً قانون‌شهروند است.) اگر هدف، هدایت و رشد است، با جبر (که قانون خود جبر است) اتفاق نمی‌افتد؛ به این معنا که قوانین، به خودی خود توانایی رشد دادن انسان (انسانی که مقصودش قرب الهی باشد) را ندارند.

اگر برای رشد، دو ساخت عمل و اندیشه را متصور شویم، در پارادایم معیشت دینی نباید ساخت اندیشه (به معنایی که بالاتر بدان اشاره شد) حذف شود. (البته در توصیفی دقیق‌تر، ساخت قلب با ساخت عقل و استدلال متفاوت است.)

پس اگر نظمی لازمه‌ی رشد باشد، این نظم باید اختیاراً توسط اجتماع به مثابه‌ی انسان پذیرفته شود. و امر به معروف و نهی از منکر نیز در حقیقت اینجا است که معنا می‌یابد؛ جامعه، خودش در

سخت است نوشتن از راهپیمایی اربعین ولی گذشتن از خاطره‌های ناب آن سفر؛ اما همچنین، فقط در نقطه‌ی روایت ایستادن و خاطره‌گویی نیز خود ظلمی است به این اتفاق بزرگ... اینکه اربعین بزرگ است، خیلی نیاز به دلیل و استدلال ندارد: جنبشی که توانسته توجه بسیاری از مردم جهان را به خود جلب کند، گفتمان ایجاد کند، و اینکه هرکسی که رفته از آن به عنوان «تجربه‌ای متفاوت» یاد می‌کند، قطعاً چیزهای مهمی برای ارائه دارد. اگر ذهن خود را از سذگی که این کلیشه ایجاد می‌کند بگذرانیم، این سؤال به وجود می‌آید که «چه چیز از این سفر موجب حس تجربه‌ای متفاوت داشتن می‌شود؟» و «چرا برخی از علما و منبری‌ها و جامعه‌شناس‌ها از اربعین به عنوان الگوی تمدنی یاد می‌کنند؟». متأسفانه تبلیغات غیرحرفه‌ای صداوسیما درباره‌ی موضوع اربعین، به افرادی که قصد مطلب‌نویسی در این باره دارند همواره این ترس را القاء می‌کند که «نکند که کلماتی که در نوشته‌شان به کار می‌برند، در ذهن خواننده شکل کلیشه داشته باشد و این جلوی انتقال مفهوم را بگیرد؟». بنا بر این‌ها، نویسنده از خواننده‌ی این متن تقاضا دارد که برای ایجاد ارتباط بهتر با نوشته، ابتدا «خرق حجاب کلیشه» کند (و کنیم).

تصور عصر پسا/پیشا مدرن

کوهن (فیلسوف علم) در توضیح نظریات علمی اینطور می‌گوید که هرکدام در یک پارادایم و فضایی تعریف می‌شوند و ذیل همان معنا می‌یابند؛ اگر دو نظریه نسبت به هم در دو پارادایم جداگانه تعریف شوند، اصطلاح «طور» برای توضیح این اتفاق خود را نشان می‌دهد؛ به این معنا که انگار تماماً فضا و گفتمان توضیح‌دهنده‌ی این نظریات با هم متفاوت است.

شاید اربعین نیز نسبت به این زندگی صنعتی و مدرن امروز ما تصور یافته... آری! چه کلمه‌ی خوبی! اگر هیچ‌گاه رنسانس اتفاق نیفتاده بود و اتفاقات طور دیگری رقم‌خورده‌بود، ما در راهپیمایی اربعین چقدر تفاوت احساس می‌کردیم؟ قطعاً تفاوت‌هایی می‌بود؛ ولی می‌توان پذیرفت که این

با روشن شدن هوا جذابیت‌های سفر شروع به رخنمایی کرد. انبوهی از انسان‌ها با تنوع فراوانی از نظر ملیت، سن، عقیده و از هر دو جنس زن و مرد راهی یک مقصد بودند! زنان عراقی بقچه‌هایشان را روی سر گذاشته بودند و برخی هم ساکشان را با چرخ دستی روی زمین می‌کشیدند. اما اغلب افراد مثل ما کوله‌پشتی داشتند و آن‌ها را با انواع پیکسل و پارچه و برگه‌هایی که حامل نوشته و پیامی بودند تزئین کرده بودند: الحسین یجمعا، یا لثارات الحسین، ایران و العراق لا یمن الفراق و... در کنار تمام رنگ ها و پیام‌ها، گویا همه ما دنبال یک هدف بودیم؛ اعلام آمادگی برای همراهی با امام زمانمان.

در کاروان ما یک ایرانی ساکن آلمان هم حضور داشت که با وجود اختلاف سنی زیادمان اصرار داشت "مریم جون" صدایش کنیم. می‌گفت: "با دیدن تصاویری که در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های دیگر بود فکر می‌کردم اوضاع معنویت در ایران خیلی خراب است! ولی در این چند روز که شماها را دیده‌ام؛ فهمیدم نه تنها اوضاع خراب نیست که کلی هم دختر تحصیل‌کرده‌ی مومن و آگاه در ایران است و هنوز هم آرمان‌های واقعی خریدار دارد!" بعد ها با دیدن دختران و زنان دیگری که در طریق بودند، نگاهش بطور کلی دگرگون شد و نوری از امید در نگاهش دیده می‌شد. امید به یکی شدن...

یکی از جالب‌ترین چیزها در مسیر برای من، دیدن مردم از ملیت‌های مختلف بود. چند باری نزدیک برخی از آن‌ها رفتم و به انگلیسی خودم را دختری از ایران معرفی کرده و می‌پرسیدم اهل کجا هستند؟ مردی که اهل اندوزی بود تا فهمید ایرانی‌ام خیلی خوشحال شد و گفت خوش‌بختان که راحت‌تر و بیشتر از ما می‌توانید اینجا بیاوید! هرچند زبان انگلیسی در آن جمعیت بهترین انتخاب برای گفتگو بود؛ اما راستش ناراحت بودم که چرا باید با خواهران و برادران دینی‌ام به زبانی غیر از زبان اسلام صحبت کنم؟ چرا هیچوقت بجای زبان بین‌المللی به فکر آموختن زبان تمدن اسلامی نبوده‌ام؟ همان جا تصمیم گرفتم قبل از اینکه دوباره راهی کربلا شوم؛ حتما عربی یاد بگیرم و در همان چند روز هم چند جمله‌ای یاد گرفتم. نتیجه آن شد که توانستم با کودکان عراقی ارتباط بگیرم، اسمشان را بپرسم و دعوتشان کنم برای زیارت امام رضا(ع) به ایران بیایند. یکی از هم کاروانی‌هایم خوب عربی بلد بود و شب‌ها بچه‌های موبک را جمع می‌کرد و اشعاری با محوریت دینی برایشان می‌خواند.

در سفر اربعین، مقصد نه کاظمین و نجف، که حتی کربلا هم نیست، که همین طریق، قصد و غرض زائر است. برای همین در نجف زیاد نماندیم و نیمه شب با عبور از میان وادی‌السلام، سفر خود را رسماً شروع کردیم.

زنان عراقی به معنای واقعی کلمه شیرزن بودند. برخی هرسال با اقوامشان از شهرهای مختلف راهی این مسیر می‌شدند تا صدای لیبکشان را به گوش دختر برترین زن عالم که خود اسطوره‌ی موبک‌داری می‌کردند بعضاً بدون حضور مردان خانواده که مشغول کارهای دیگر بودند، یک تنه اوضاع موبک و مهمانان را اداره می‌کردند. در برابر این زنان که شاید اصلاً رنگ دانشگاه را هم ندیده بودند؛ احساس بی‌سوادی و ضعف می‌کردم. آن‌ها آینده‌ی توحیدی را زندگی می‌کردند درحالی‌که من فقط در کتاب‌ها می‌خواندمش...



روایتی دخترانه از اولین حضور در دریای اربعین

نوشته‌ی منصوره جعفری

فارغ التحصیل فیزیک شریف

اولین موکبی که دیدم، یک چادر عشایری کنار جاده‌ی منتهی به کاظمین بود که زنانی شبیه به خوزستانی‌های خودمان مسئولیت میزبانی را بر عهده داشتند. همانقدر خونگرم و خودمانی! پس از زیارت امام کاظم(ع) و امام جواد(ع) شبانه راهی نجف شدیم و در صحن حضرت زهرا(س) جایی برای استراحت پیدا کردیم. نجف پر از ایرانی‌ها بود. انگار رفته‌باشم مشهد! حس خانه‌ی پدری که شنیده بودم را نتوانستم کامل درک کنم اما احساس غریبی هم نمی‌کردم.

زنان عراقی بقچه‌هایشان را روی سر گذاشته بودند و برخی هم ساکشان را با چرخ دستی روی زمین می‌کشیدند. اما اغلب افراد مثل ما کوله‌پشتی داشتند و آن‌ها را با انواع پیکسل و پارچه و برگه‌هایی که حامل نوشته و پیامی بودند تزئین کرده بودند.



در سفر اربعین، مقصد نه کاظمین و نجف، که حتی کربلا هم نیست، که همین طریق، قصد و غرض زائر است. برای همین در نجف زیاد نماندیم و نیمه شب با عبور از میان وادی‌السلام، سفر خود را رسماً شروع کردیم. دیدن یک قبرستان با قدمتی هزار ساله آن هم در تاریکی شب باید ترسناک باشد اما حتی برای من که خودم را فرد ترسوئی می‌دانستم؛ وقتی با نگاهی کنج‌کاو همه جا را از زیر نظر می‌گذراندم بیشتر جالب توجه بود تا ترسناک. موبک‌ها که کم‌کم آماده‌ی پذیرایی می‌شدند و عطر ذغال و چای عربی فضا را پر می‌کرد. برای نماز صبح وارد خانه‌ی یکی از اهالی شدیم. خانه‌ای کوچک که به اندازه‌ی همه‌ی ما جا نداشت با این‌حال صاحبش با اشتیاق ما را به داخل دعوت می‌کرد. برای ما ایرانی‌ها که شهره‌ی مهمان‌نوازی هستیم هم این برخورد عجیب بود. نیمه‌ی شب، تعدادی دختر غریبه، مهمان این خانه‌ی کوچک می‌شدند تا نماز بخوانند. اگر چیزی از خانه گم می‌شد؛ به ما شک می‌بردند؟ من که بعید می‌دانم!

بعضی خواسته‌ها هستند که وقتی بدستش می‌آوری با ذوق تعریف می‌کنی که: "تو خواب می‌دیدم این اتفاق بیفته!" اما کربلا رفتن برای من آنچنان دور از دسترس بود که حتی در خواب هم ندیده بودمش! اولش قرار بود سال ۹۷ بروم. یک روز صبح قبل از اولین کلاس با کلی ذوق و شوق به دفتر پلیس+۱۰ نزدیک خوابگاه رفتم و درخواست پاسپورت دادم. به هر دلیلی که بود؛ آن سال پولم جور و پیاده‌روی اربعین قسمتم نشد. روزها گذشت و به مهرماه ۹۸ رسیدیم. مشهد بودم و اخبار کاروان اربعین اتحادیه-انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل- را پیگیری می‌کردم. یک طرف توصیه‌ی دوستم بود که اولین سفر کربلا را با پیاده‌روی تجربه نکن و یک طرف دیگر قلب بی‌تابم بود که ۲۳ سال در حسرت دیدن مرقد محبوبش سوخته بود... این بار اما نمی‌دانم چه صلاحی در کار بود که به طرز عجیبی هم هزینه‌ی سفر جور شد و هم خیلی راحت راهی کربلا شدم... وارد خاک عراق که شدیم، بنظرم چیزی نسبت به مناطق مرزی خودمان تغییر نکرده بود! فقط مردم بجای فارسی، عربی صحبت می‌کردند. اما مطمئناً این قضاوت درستی نبود، برای همین بی‌صبرانه منتظر بودم که راه بیفتیم تا شهرهای عراق را بینم و اطلاعاتم را دقیق‌تر کنم. برای همین در مسیرهایی که با ماشین تردد می‌کردیم؛ تمام حواسم به خیابان و ظاهر عراق بود. سیم‌های برق جز در سامرا که شهری نظامیست؛ با بی‌نظمی و به شکل خطرناکی بین تیرهای برق وصل شده بودند، قوانین راهنمایی و رانندگی خیلی جدی گرفته نمی‌شدند و شهرها پر از ماشین‌های نظامی و مامور بود. عراق هنوز از زیر بار جنگ‌هایش کمر راست نکرده‌است اما زندگی در آن جریان دارد. امنیت هم نه به خوبی ایران، ولی برقرار بود. حالا که حاج قاسم نیست، یادآوری‌اش برایم دردناک است که تعدادی از عمودهای جاده را به نیت سلامتی او و تمام کسانی‌که امنیت سفر در عراق را فراهم کرده‌اند؛ طی کردم.

یک مرکز قدسی و الهامبخش حرکت می‌کنند. که خود این مسئله تصویری از زیست تمدنی دینی هست؛ زیرا این افراد در حال حرکت به یک مکان از پیش تعیین شده هستند؛ به یک هدف؛ به یک قله. این حرکت موجب شکل‌گرفتن یک نوع زندگی دینی در دنیای مدرن امروز که پایه‌های آن بر اساس سکولاریسم است می‌شود.

- از روابط انسانی پدیدآمده در اربعین می‌توان برای حکمرانی الگو گرفت؟ به معنای تمدن‌ساز بودن منظورمان هست.

خب ببینید حکمرانی و تمدن جدا از هم اند. زیست تمدنی، یعنی کنار هم زندگی کردن و به ظهور رساندن یک فرهنگ؛ اما حکمرانی، رابطه‌ی حکومت و مردم است. می‌توان روی این مسائل فکر کرد، ولی این را هم باید گفت که وقتی یک امام معصوم، مرکز توجه است، باید روابط انسان‌ها در چارچوب قدسی و درون دایره‌ی شریعت باشد. می‌توان در دایره‌ی دین یک تعریف جدیدی از قدرت ارائه داد. البته باز هم می‌گوییم: باید درباره‌ی این مسائل تأمل کرد.

- چگونه می‌توانیم این روابط انسانی را در ابعاد بزرگتر الگو بدهیم؟

این مسئله باز یک ارتباطی با زیست تمدنی دارد. مردمانی را می‌بینیم که هم‌سفره یا حتی هم‌خانه می‌شوند. در اصل، زندگی این افراد به دو قسمت تقسیم می‌شود: زندگی برای خود و نفع شخصی؛ و زندگی برای مردم. شما یکی را فرض کنید که درآمدش را به دو قسمت تقسیم می‌کند: نصفی را برای خود و خانواده‌اش و نصف دیگر را برای دیگران کنار می‌گذارد. از نظر من همین یک درس از اربعین برای ما کافی است. اگر هرکسی زندگی‌اش را به این صورت به دو نیم کند، دنیا گلستان می‌شود؛ یعنی انسان غیرخودش را ببیند و در راه جدیدی قدم بردارد.

- تلاقی دینداری عشیره‌ای عراقی‌ها با حالت ملی و مدنی ایرانی‌ها، چه تأثیراتی دارد؟

اولاً که این تلاقی به خودی خود خوب است. مثل یک فیلم سینمایی که شما همه‌چیز را در یک کادر می‌بینید. من این قضیه را به این صورت توصیف می‌کنم. در ضمن، زیست تمدنی یک حالتی به نام تنوع فرهنگ را در دل خودش جا داده است. به عنوان مثال، تمدن غرب را در نظر بگیرید. آمریکا، اروپا، یا ژاپن (با اینکه شرقی هست ولی غربی شده است). پس یکی از ویژگی‌های تمدن قوی، گسترش قلمروی جغرافیایی است. ایران و عراق هم همین رابطه را در خصوص اربعین دارند. عراقی‌ها که در خاک خودشان هستند و ایرانی‌ها هم می‌توانند انقلاب را مطرح کنند. چون قبل از انقلاب چنین خبرهایی نبود. در اصل، خصلت و نقطه‌ی اصلی جوشش این حرکت بزرگ انسانی، نه ایران است و نه عراق؛ خصلتی به نام انقلاب اسلامی، ریشه‌ی این حرکت عظیم است. لذا در



عشق در دنیای مدرن

گفتگو با دکتر موسی نجفی درباره عشق، اربعین و زیست تمدنی

به کوشش امیر علی کتیرایی
ورودی ۹۸ مهندسی عمران



عشق در دنیای مدرن

هیچ قدرت و دستوری، جز قدرت اعتقاد نمی‌تواند سبب‌ساز این موج باشد. روایت شیرین‌ترین داستان دنیا که انتهایش حرم حسین (ع) است

ابتدا با روی خوش سلام و احوال‌پرسی می‌کند و بعد با دستانش صندلی‌های ما را با رعایت فاصله‌ی اجتماعی مشخص می‌کند و می‌گوید «بفرمایید روی آن‌ها بنشینید». یکبار هم ساعت را یادآور می‌شود و می‌گوید «قرارمان از الآن (ساعت ۱۳) تا ساعت ۱۴ بود؟ درست است؟». ما هم که به غنیمت این یک ساعت را از او که نویسنده‌ی بیش از ۲۰ جلد کتاب در زمینه‌های مختلف، علی‌الخصوص سیاسی، و صاحب نظریه‌ها و کتاب‌های مختلفی در زمینه‌ی تمدن اسلامی است، رزرو کرده بودیم، سریع گفتیم «بله». او، یعنی دکتر موسی نجفی، استاد پژوهشگاه مطالعات علوم انسانی، می‌خواهد از لایه‌های درونی و اتفاقات تأثیرگذار پدیده‌ی اربعین سخن بگوید. اربعین به عقیده‌ی خود ایشان یک حرکت بی‌نظیر قدسی در جهان است که هیچ قدرت و دستوری در کارش نیست؛ فقط و فقط اعتقاد و عشق به اهل بیت (س) سازنده‌ی این موج است.

- پدیده‌ی اربعین را چطور توصیف می‌کنید؟

اربعین دو قسمت دارد. یکی زیارت اربعین که به روایت امام حسن عسکری (ع) یکی از پنج نشانه‌ی شیعه است. هر جایی که هستیم، چه دور و چه نزدیک، باید خود را متوجه حرم امام حسین (ع) کنیم. حالا این مسئله درجاتی دارد که اگر نزدیک به حرم سیدالشهداء (ع) باشیم، مطمئناً بهتر است. زیارت اربعین هم با راهپیمایی آن رابطه‌ی مستقیم دارد و نمی‌توان آن‌ها را جدا از هم فرض کرد. زیارت اربعین به راهپیمایی آن قداست می‌بخشد. راهپیمایی اربعین هم چیز جدیدی

نیست؛ از گذشته هر دوی این موارد بوده‌اند؛ اما نکته‌ی قابل‌توجه در خصوص پدیده‌ی اربعین، رونق گرفتن و زنده‌شدن آن است؛ با سقوط صدام و ظهور انقلاب اسلامی، اربعین به عنوان یک سنت ریشه‌دار که از گذشته وجود داشته، حالا به عنوان یک امر جدید در ابعاد مختلف در دنیای مدرن حضور و ظهور پیدا کرده‌است.

- مردمی‌بودن این پدیده را به چه صورت می‌بینید؟

خب این موضوع کاملاً مشخص است؛ چیزی نیست که از بالا و پایین به صورت دستوری باشد. در اصل هیچ حکومتی نمی‌تواند این چنین جریانی را رقم بزند. چون قوی‌تر از حکومت ایران و عراق، حکومت غربی‌ها است. این حرف را به‌خاطر رسانه‌های پر قدرت‌شان می‌زنم. اما همین رسانه‌ها، قدرت و ریشه‌ی به‌وجود آوردن چنین مسئله‌ای را ندارند. البته تأثیراتی را می‌گذارند که البته باز هم نمی‌توانند موجب پوشش یا پنهان کردن اربعین شوند. خود مردم سبب‌ساز چنین جنبش بزرگی هستند. بحث سنت و اعتقاد و فرهنگ این‌جا ظاهر می‌شود. مردم با باور خودشان این جوش‌وخروش را هرساله رقم می‌زنند.

- روابط مختلف، چه انسانی و چه حکومتی، که در اربعین به وجود می‌آیند را به چه شکل ترسیم می‌کنید؟

این روابط انسانی به‌وجود آمده در اربعین، نشانه‌ی یک نوع زیست تمدنی دینی است. ممکن است که عده‌ای غیردینی با حضور در راهپیمایی اربعین، زندگی مؤمنانه ولو حداقلی را تجربه کنند. فقط شیعه را ما مد نظر نمی‌گیریم؛ برادران اهل تسنن هستند؛ مسیحی‌های عزیز هم حضور دارند؛ و سایر ادیان هم شاید اندک، ولی دیده می‌شوند. عده‌ای هم فقط و فقط به‌خاطر همین روابط انسانی به صحنه می‌آیند و هدف دینی ندارند. اما نکته‌ی قابل توجه آن است که همه و همه به سمت

اسلامی این گنجایش را دارد که با فرهنگ‌های مختلف ارتباط برقرار کند. دولت مرکزی هم می‌تواند در این وسط دخالت داشته باشد. هیچ اشکالی هم ندارد. دخیل باشد ولی روابط هم عادلانه باشد. چون شیوه‌ی حکمرانی با عدالت ارزش‌مند می‌شود و مشروعیت پیدا می‌کند. ولی در غرب هرچقدر فرهنگ‌های متفاوتی وجود داشته باشد، برای حکومت بهتر است؛ یعنی تنوع، ملاک اصلی برای غربی‌هاست.

- اربعین باعث تقویت هویت شیعی می‌شود. چه کارهای دیگری می‌توان انجام داد که همچنین دستاوردی به همراه داشته باشند؟

در این که اربعین موجب تقویت هویت شیعی می‌شود هیچ شک نیست. چون ذات این مسئله به این صورت است که آخر این داستان‌ها به امام حسین (ع) ختم می‌شود. می‌توان گفت «حضرت علی (ع) انتهای این ماجراست.»؛ این یعنی حقانیت شیعه؛ یعنی امامت و ولایت. از نظر من اگر کاری نکنیم بهتر است (باخنده). چون این مسئله یک حرکت خودجوش است. خودش با نظر و دید ائمه (ع) در حال انجام است. لازم نیست کاری انجام دهیم که بدتر مصداق خودنمایی شود. خوب است که کارهایی به صورت گمنام و نامحسوس صورت بگیرد، ولی این موضوع به خودی خود به بهترین شکل در حال انجام است.

- بعضی‌ها اربعین را جنگی مذهبی بین شیعه و سنی خطاب می‌کنند و اربعین را همانند برپاکردن علمی برای شیعیان می‌دانند؟

اگر قرار به علمی باشد، باید خود آن‌ها هم بتوانند برپا کنند. از اُمرای آن‌ها که این چیزها در نمی‌آید (باخنده). به عنوان مثال در نزدیکی قبر حضرت موسی بن جعفر (ع) قبر ابوحنیفه قرار دارد. هیچ زائری ندارد. واضح است که هیچ معجزه‌ای هم ندارد. این موضوع به شیعه و سنی مربوط نیست؛ یک حقیقتی است که با چشم نمایان است.

- در رابطه با مسئله‌ی نهاد و نهضت در خصوص اربعین هم یک توضیحی می‌دهید؟

این مسئله بیشتر مربوط به مسائل سیاسی است که شعارها را در دل خودش دارد. به عنوان مثال شما یک جا تصویر شهید سلیمانی را قرار بدهید، انگار که جمله‌ی مرگ بر آمریکا را به تصویر کشیده‌اید. چه بسا تأثیرگذاری بسیار بیشتری هم داشته باشد تا زمانی که شما فریاد بزنید مرگ بر آمریکا. این کار نوعی نمادپردازی است. گاهی این نمادپردازی‌ها خیلی قشنگ‌تر هم می‌تواند باشد. چون خود ترامپ بارها اعلام کرده که بزرگترین تروریست جهان را کشته است. پس حس همدلی با شهید بزرگوارمان و ایجاد حس تنفر نسبت به آمریکا، گاهی با یک عکس به‌دست می‌آید.

در آن زمان چون صدام در محاصره‌ی اقتصادی بود، راه زیارت را برای ایرانی‌ها باز کرد؛ اما با این کار گور خودش را کند. چون در آن زمان به خاطر جنگ سال‌های قبل ایران و عراق از ایرانی‌ها بد تعریف کرده بودند ولی چون خوب هم در آن‌جا پول خرج می‌کردند مجبور شد که دست از تصمیماتش بردارد. در آن زمان عراقی‌ها، از نیروی امنیتی گرفته تا رانده‌ی اتوبوس و مغازه‌دار از شما درخواست مفاتیح می‌کردند. به‌خاطر شرایط سخت اقتصادی آن‌موقع درعراق، مفاتیح به دلیل کمبود به نرخ عجیب بین مردم خریدوفروش می‌شد. مفاتیح هم که می‌دانید مال شیعیان است. این مسئله کم‌کم باعث تقویت هویت شیعی شد. زمانی هم که آمریکا صدام را از روی کار برداشت، جمعیت شیعه به صحنه آمد. همین مسئله در اربعین هم در حال حاضر قابل مشاهده است. حتی این موضوع به تقویت حوزه‌های علمیه در نجف کمک بسیاری کرد. زمان صدام اصلاً نمی‌شد؛ چند تا مدرسه‌ی کوچک که سختی‌های زیادی هم می‌کشیدند وجود داشت؛ ولی با شرایط الآن قابل مقایسه نبود. خود آقای سیستمی در حصر بودند و نمی‌توانستند تکان بخورند. در مجموع این قضایا و تلافی‌ها، یک جریان دوسویه به وجود آمد. کتاب‌های دینی فارسی مثل کتاب‌های امام (ره) به عربی ترجمه شد و به آنجا فرستاده شد. عکس این قضیه هم بود؛ یعنی کتاب‌های عربی به فارسی ترجمه می‌شدند و به ایران فرستاده می‌شدند.

- زمینه‌ی تبلیغات جمهوری اسلامی در عراق را چطور ارزیابی می‌کنید؟

ببینید زمینه‌ی فرهنگ خیلی قوی‌تر از زمینه‌ی تبلیغ است. تبلیغات ایران یک جاهایی خوب هست و یک جاهایی ضعیف، و باید قوی‌تر بشود. تبلیغات در گذشته تا حالا از یک اقلیتی از ایرانی‌ها در عراق ریشه گرفته است. به عنوان مثال همین عزیرانی که برای ساخت ضریح دست به کار می‌شدند. البته این را هم بگویم که از قدیم یک رابطه‌ی فرهنگی مشترک بین ما و عراق بوده است. همین الآن فامیلی خود من «نجفی» است. اسم‌ها اغلب اسم‌های انبیاء که عربی هستند. پس این رابطه محدود به الآن نمی‌شود و از دیرین بوده. و خوشبختانه تا الآن جریان داشته است. همین روابط رفتوآمدی و ازدواج‌ها تأثیر خیلی بیشتری تا تبلیغ و دو تا پوستر و برچسب دارد. اگر بر اساس تبلیغ باشد، عربستان هم بیشتر تبلیغ می‌کند و پول بیشتری خرج می‌کند؛ ولی چون ریشه و اصلانی در کارهای تبلیغاتی‌اش نیست، به آن صورت نتیجه‌ای نمی‌گیرد؛ پس تبلیغ به صورت کلی رکن اولویت‌داری نیست.

- دولت مدرن آیا جایگاهی در تمدن اسلامی دارد؟ به نظر شما این مسئله معقول است یا

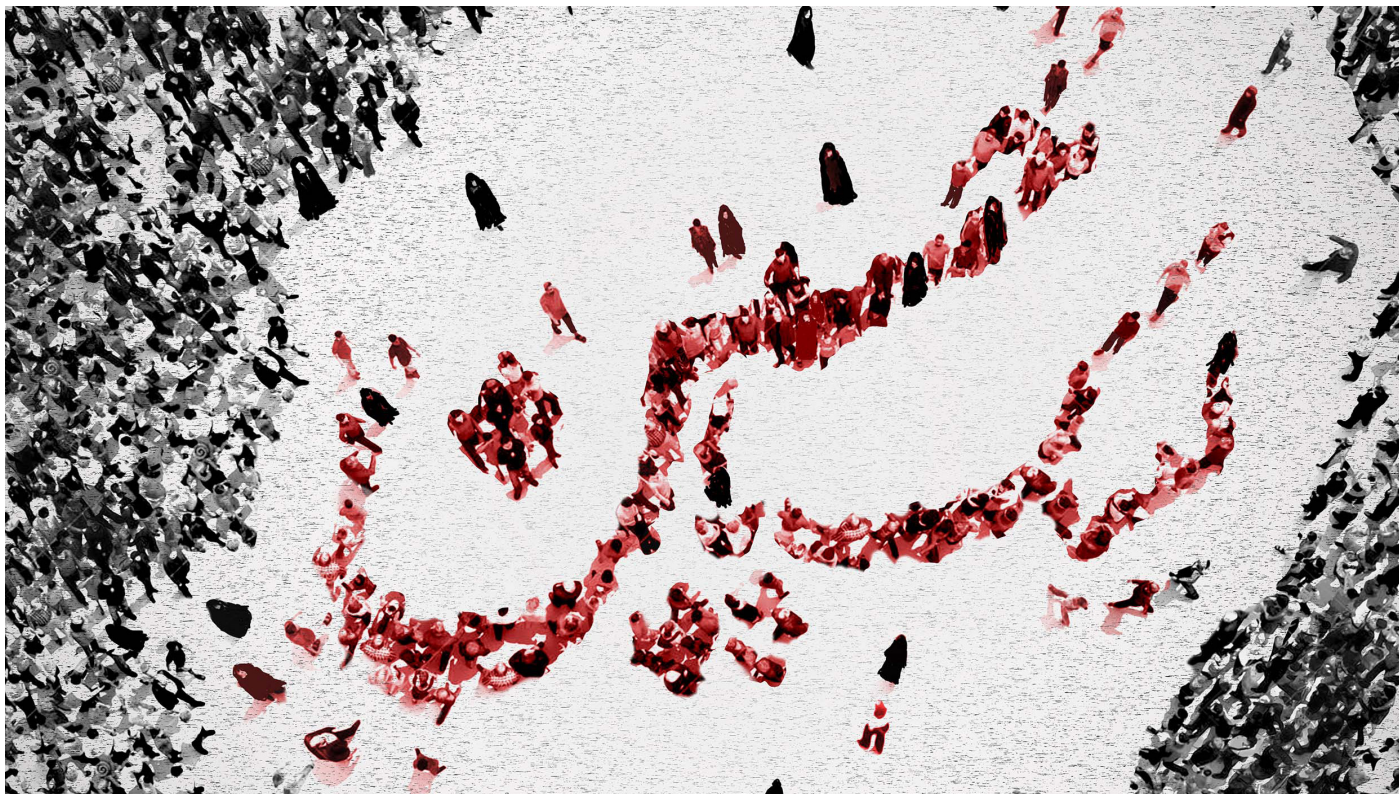
وصله‌ی ناجوری به حساب می‌آید؟
دولت مدرن به معنای دولت ملت است. تمدن

این کادر می‌شود این نکته‌ی مثبت را دید که حالت قبیله‌ای و عشیره‌ای عراق با حالت مدنی و ملی ایران، یک‌جا به تصویر درمی‌آیند. صرف نظر از دید سیاسی، این مسائل ظرفیت و جنبه را نشان می‌دهند. شما حتی افراد اروپایی را هم می‌توانید ببینید که در کنار هم زندگی می‌کنند و از هم چیز یاد می‌گیرند. به فرض شما فضای موبک‌ها را ببینید که عراقی‌ها چقدر شبیه ایرانی‌ها شده‌اند: طبع چربی که دارند را سعی می‌کنند کم‌تر کنند و برنج را روی کار بیاورند. یا مثلاً، خوب نیست این را بگویم، قبلاً عرب‌ها این‌قدر بهداشت را رعایت نمی‌کردند (باخنده). الآن برای موبک‌ها یا حتی خانه‌های خودشان پتوی نو خریداری می‌کنند تا زائران اُباعیدالله (ع) دلسرد نشوند. شاید باورتان نشود، ولی این تغییرات وجود دارد. گاهی این تأثیر فرهنگی در زندگی خود ما هم دیده می‌شود. همین ساختمان‌ها و آپارتمان‌ها در کشور ما به روش غربی ساخته می‌شوند. روش و منش‌مان هم خیلی جاها غربی شده‌است. این جنگ فرهنگی نه‌تنها بین ما و عراق، بلکه بین ما و غرب هم هست. البته بین ما و عراق شاید کلمه‌ی «جنگ» مناسب نباشد. پس در اربعین ما شاهد زیست تمدنی‌ای هستیم که فرهنگ‌های مختلفی زیرمجموعه‌ی آن هستند و روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. اما اینکه کدام فرهنگ بر دیگری غلبه می‌کند، به برتری آن فرهنگ ربط دارد.

- برتری فرهنگی را با چه مقیاس‌هایی می‌توان تشخیص داد؟

این چیزها به خود مردم ربط دارد که کمال را در چه چیزی ببینند. کمال در حالت کلی در سه چیز است: توانایی، زیبایی، دانایی. هر کدام از این فرهنگ‌ها که مؤلفه‌های بیش‌تری از این سه مورد را داشته باشد، کامل‌تر است. اما مهم‌تر از همه‌ی این‌ها در تلاقی این فرهنگ‌ها، مسئله‌ی تحقیر هم‌چنان پابرجاست؛ متأسفانه در فرهنگ ایرانی‌ها بیشتر دیده می‌شود. اقوام عرب و افغانستانی زیاد مورد تمسخر ایرانی‌ها قرار می‌گیرند؛ که همین راهپیمایی اربعین باعث ازبین‌رفتن چنین رفتاری می‌شود. گاهی هم برتری‌ای وجود ندارد و مراودات فرهنگی شکل می‌گیرد. یک‌سری مواقع حتی کار به امرخیر کشیده می‌شود و بین مردمان ایران و عراق ازدواج هم رخ می‌دهد. یک‌سری تغییرات هم از همین رفت‌وآمدها به‌وجود می‌آیند. به عنوان مثال من شنیدم که خانم‌های عرب، مخصوصاً خانم‌های جوان درعراق، مدل خانم‌های ایرانی لباس می‌پوشند. یا در برخی مواکب، عراقی‌ها با هم فارسی حرف می‌زنند و قیمة نذر می‌کنند. حتی بعضی‌ها پس از اربعین سفر به کشور ما را هم شروع می‌کنند و رابطه‌ای می‌گیرند. خب این یک نوع قدرت نرم هم برای ایران محسوب می‌شود و هیچ‌گونه سوءاستفاده‌ای هم نیست.

- در خصوص حکومت صدام و رونق اربعین بعد از سقوط آن چه نظری دارید؟



جمهوری اربعین

تفحصی عمیق برای کشف مفهوم مدیریت در جمهوری

نوشته‌ی الهام پولادی

فارغ‌التحصیل مهندسی برق

تو زائری. زائر امام حسین(ع)! می‌دانی از نجف تا کربلا چند کیلومتر است؟ چه کسی مدیریت صحنه در این مسیر طولانی از همایش پیاده‌روی اربعین حسین(ع) را بر عهده دارد؟ جواب واضح است. چه کسی به جز "خود مردم"؟ این جا کسی به جز مردم برای مدیریت امور وجود ندارد. نه این که نتوانند مدیری یا ستادی را تعیین کنند، نه اینطور نیست. نه این که نتوانند برای پروژه‌ی اربعین، پول مردم را جمع کنند و طی یک پروژه به اصطلاح خصوصی، پول را بدهند به یک تیم تا صحنه را مدیریت کند.

گمان من بر آن است، که این‌جا می‌شود مصداق واقعی جمهوریت را دید. جمهوریتی که تضمین کننده‌ی حکومت مردم بر مردم است. این‌جا نماینده‌ی از مردم برای مردم، با اخذ آراء، انتخاب نشده‌است که بیايد به نمایندگی از آن‌ها صحنه را مدیریت کند. نه! اصلاً مردم این‌جا آنقدر خودآگاه و باادب و فهیم هستند که اصلاً نیازی به نماینده‌ای برای سپردن امورشان به دوش او ندارند. همه در صحنه‌اند. نه به این معنا که دغدغه‌ی انتخاب نماینده‌ای داشته باشند، که به نیابت از آن‌ها مدیریت کند و به جای آن‌ها فکر کند. همه در صحنه‌اند به این معنا که در هر لحظه خودشان صحنه را مدیریت می‌کنند و برایش فکر می‌کنند. این‌جا سطحی از انگیزه‌های درونی‌شده و آگاهی‌های تثبیت‌شده می‌بینی، که در هیچ نظامی به جز نظام امت و امام وجود ندارد. این‌جا مدیریت با امت است. این‌جا جمهوری اربعین است!

زائر هم بدون پناه نمی‌ماند! تا می‌آیم به این فکر کنم که لابد حاکمان عراق، مدیران وارسته و والامقامی هستند، اندوخته‌های ذهنی‌ام می‌گوید نه جانم! می‌گویم پس لابد ستاد حکومتی خوبی دارند برای هماهنگ کردن ظرفیت‌های اسکان. در همین فکر که ناگهان یک خانم عراقی با شام از راه می‌رسد و شروع می‌کند از ما پذیرایی کردن. زیاد عربی بلد نیستم. چنبدار تکرار می‌کنم: شکر! شکر!.... و لبخند می‌زنم. او هم لبخند می‌زند. بعد از شام، باز به فکر فرو می‌روم. نه جانم خبری از ستاد حکومتی برای هماهنگی نیست! ... صدای اذان می‌آید. صبح شده. نماز می‌خوانیم و راه می‌افتیم. هر چند قدمی که برمی‌داریم، به صورت منظم، آب وجود دارد. این فاصله‌های منظم را چه کسی تعیین کرده است؟ چه کسی مدیر صحنه است، که این‌جا هیچ زائری لب‌تشنه نمی‌ماند؟

این‌جا هیچ کس برای کارش، ساعت کاری نمی‌زند. هیچ کدام صرفه اقتصادی نمی‌برند. اگر از دلیل خدمتشان به تو بپرسی، می‌گویند تو زائری. زائر امام حسین(ع)! می‌دانی از نجف تا کربلا چند کیلومتر است؟ چه کسی مدیریت صحنه در این مسیر طولانی از همایش پیاده‌روی اربعین حسین(ع) را بر عهده دارد؟ جواب واضح است. چه کسی به جز «خود مردم»؟ این جا کسی به جز مردم برای مدیریت امور وجود ندارد.

این جا هیچ کس برای کارش، ساعت کاری نمی‌زند. هیچ کدام صرفه اقتصادی نمی‌برند. اگر از دلیل خدمتشان به تو بپرسی، می‌گویند

شب از نیمه گذشته که می‌رسیم به مرز. نماز صبح را لب مرز می‌خوانیم، روی خاک‌های شلمچه. و با طلوع آفتاب راهی نجف می‌شویم. نزدیک اذان مغرب است که چشم‌های خسته‌مان منور می‌شود به گلدسته‌های درخشان حرم پدر. امسال کمی دیرتر به نجف رسیده‌ایم. صحن حضرت مادر ازدحام عجیبی است. به سختی یک جا برای نماز پیدا می‌کنیم. به نوبت در همان‌جا نمازهایمان را می‌خوانیم. از بلندگو اعلام می‌کنند: «امشب هوای نجف بارانی ست.» حیف! انگار امسال قسمت نیست در صحن حضرت زهرا(س)، چشمان خسته از راهمان را بر هم بگذاریم. تصمیم جمع بر آن می‌شود که همین امشب بعد از سلام از دور به حضرت پدر، راهی شویم به سمت عمود یک. یعنی کمتر از یک ساعت توقف در نجف! آخر می‌گویند امشب جا برای خوابیدن در نجف پیدا نمی‌شود. انگار از زمین و آسمان بارانی نجف، آدم روییده است! ما هم سخت خسته‌ی راهیم. دیشب یک سره در مسیر بوده‌ایم تا برسیم به شلمچه و بعد هم یک سره تا نجف. به هر مشقتی که هست، بسم الله می‌گوییم و راهی می‌شویم. هنوز بیست دقیقه نیست که از صحن دور شده‌ایم که می‌رسیم به یک حسینیه. میزبان از چهره‌ها مان می‌خواند که خسته‌ی راهیم. به استقبالمان می‌آید و در اوج ناباوری می‌بینیم که حسینیه برای همه‌مان جا دارد! با خود می‌گویم: این دیگر چه مدیریت عجیبی است که حتی یک



خودت را به یاد می‌آوری؟

نوشته‌ی سیده صغری کراماتی
ورودی ۹۷ مهندسی شیمی

انتخاب کنی.» باشد قبول. فقط این پارت از فیلم آمریکایی زندگی من بدون من را بخوان تا بدانی این نوع نگاه اسلام آزادگی است.

خانم سارا پلی در حال دیدن مغازه‌ها:

«الان می‌فهمی که همه چی واضحه، همه این زندگی‌هایی که از کنارت می‌گذرن و همه صداهایی که می‌شنوی، تو به هر چیزی که نمیتونی بخری نگاه میکنی، حالا تو حتی نمی‌خوای چیزی بخری...»

از همسر و مادرش پنهان می‌کند بیماریش را.

حال این انسان با این عینک کی وقت می‌کند خود را نگاه کند و حال اگر وقت کند خودش را ببیند با این عینک می‌تواند خودش را شناسایی کند؟



به راستی وقتی وقتت مشخص شود، چه دقتی که به کار می‌بری تا به تماشای خودت بنشینی. شوک صدای وقت تمام است را کنار می‌گذارد و با خود می‌اندیشد آیا زندگی کرده است؟ آخرین کارهای من چه می‌خواهند باشند؟ در آن زمان است که او ناگهان آن عینک را برمی‌دارد و خودش را می‌یابد.

آیا حتما باید زنگ خطاری در کار باشد که خود خودمان را ببینیم؟! چگونه می‌توان در هر لحظه زندگی کرد و برای هر لحظه بعد برنامه داشت طوری که همواره خودت را به یاد داشته باشی؟ کدام نوع نگاه این درد روحی را می‌فهمد؟

اکثر نظریات خود غرب‌شناسان و جامعه‌شناسان عنوان شده است و ایشان به نقد و بررسی پرداخته‌اند که مجال بحث در اینجا نیست؛ ولی در این کتاب آمده است که اوتوپای افلاطونی غایت حاکمیت انسان بر کره زمین است، جایی‌که تمامی انسان‌ها می‌توانند جاودانه به تمتع بپردازند. ولی بعد از این آرمان زیبا به این نتیجه رسیده‌اند که این تمتع به آدم‌هایی احتیاج دارد تا جور خوشی دیگران را در این اوتوپیا بکشند.

لطفا به کلمه خانواده توجه کن. این اوج خواسته‌ی انسانی و فراگیر و رویایی نظریه سازان است



عینک من کو؟

شاید منظور شهید این نوع از آگاهی به جهان بوده است، که باعث می‌شود مردم در فرهنگ غرب یک عینک به دلخواه سردمداران این به اصطلاح اوتوپیا را به چشم بزنند و به دنبال نیازها و آمال‌های گاه ساختگی بروند و آن عینک و منظره‌ها در مردم تصور نیاز جدید به وجود می‌آورد که آن‌ها را به سمت و سویی بکشاند که مایلند. حال این انسان با این عینک کی وقت می‌کند خود را نگاه کند و حال اگر وقت کند خودش را ببیند، با این عینک می‌تواند خودش را شناسایی کند؟

قضاوت با خودت

بله ممکن است قبول نکنی که فرهنگ اسلام می‌گوید: «در این تمدن عینکی وجود ندارد و فقط به تو راهی نشان می‌دهم که تو خودت، خودت را پیدا کنی و بسازی و عینکت را در انتها

آگاهی/ جهان/ فراموشی/ خویشتن
آگاهان جهان عیب اساسی‌ای که به فرهنگ و تمدن غربی گرفته‌اند؛ این است که این فرهنگ، فرهنگ جهان‌آگاهی و خودفراموشی است. انسان در این فرهنگ به جهان آگاه می‌گردد، و هرچه بیشتر به جهان آگاه می‌گردد بیشتر خویشتن را از یاد می‌برد. راز اصلی سقوط انسانیت در غرب همین جاست.

شهید مطهری به یک رابطه مستقیم بین جهان‌آگاهی و خودفراموشی اشاره می‌کند. سوال اینجاست که چرا؟ مگر خداوند در قرآن ما را به سیر در جهان و گردش و ... در زمین دستور نداده است؟ کدام نوع آگاهی نسبت به جهان موجبات فراموشی انسان از خود را به همراه دارد؟

تمدن خسته

آرنولد توین بی، مورخ انگلیسی می‌گوید: «... تمدن عبارت است از تلاش برای آفریدن جامعه‌ای که کل بشریت بتواند با هم‌نوایی در کنار یکدیگر و به منزله اعضای یک خانواده کامل و جامع در درون آن زندگی کند...»

لطفا به کلمه خانواده توجه کن. این اوج خواسته‌ی انسانی و فراگیر و رویایی نظریه سازان است. آیا این تمدن قابل اجرا است؟ زمین پتانسیل بهره‌کشی هر چه بیشتر را دارد؟ و آیا همگی چنان یک خانواده می‌توانند بر سر یک سفره در این زمین بنشینند؟ در کتاب توسعه و مبانی تمدن غرب شهید آوینی،

چقدر از تاریخ را فاتحان می‌نویسند؟

یادداشتی در دوسالگی توصیه رهبر انقلاب که «اگر شما جنگ را روایت نکنید، دشمن، آن را روایت خواهد کرد



نویسنده‌ی سید محمد امین سیددهم
ورودی ۹۶ مهندسی هوافضا

چند روزی بیشتر از سالگرد شهادت حاج حسین همدانی، اولین فرمانده لشکر انصارالحسین(ع) همدان نمیگذرد.

دفتر خاطرات او را که ورق میزنی روایات دست‌اولی را از روزهای ابتدایی دفاع مقدس میتوانی مرور کنی؛ جنگی که نه در ۳۱ شهریور ۵۹ که به گواه شاهدان و مورخان، از مدتها قبل در حال تدارک و برنامه‌ریزی توسط ارتش بعث بود و شاید صرفاً بتوان بروز و ظهور جدی آن را به این تاریخ مشهور نسبت داد. تحرکات و اقدامات آرامی که علیرغم اهمیت بالا و تاکید جمعی از مردم و فرماندهان، البته هیچگاه توسط دولت بنیصدر و برخی از مسئولین مهم کشوری جدی گرفته نشد.

"مहतب خین" نوشته حسین بهزاد یکی از کتاب‌هایی است که به جمع‌آوری خاطرات ایشان پرداخته و در بخشی از آن ما را می‌برد به جلسهای در تاریخ بیست و چهار مرداد یک هزار و سیصد و پنجاه و نه چیزی حدود یک ماه قبل از همان تاریخ مشهور...

حسین همدانی که یکی از حاضرین این جلسه در محل اتاق جنگ لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه است بخشی از آن را اینگونه روایت می‌کند:

"ابتدا آقایان بروجردی و آذربون به تفضیل از تحرکات گسترده سپاه دوم ارتش بعث در امتداد نوارمرزی و گلوله باران مستمر پاسگاه‌های مرزی ما توسط دشمن صحبت کردند. بنی صدر و نظامی‌های همراه او از قبیل سرهنگ پورموسی اصلا این گزارش‌ها را جدی نگرفتند، مدام به همدیگر نگاه می‌کردند و پوزخند می‌زدند.

وضعیت بحرانی منطقه سرپل ذهاب را به بنی صدر گزارش دادم. گفتم: «سپاه دوم ارتش بعث در پاسگاه تیله کوه عراق، حدود ۱۵۰ دستگاه تانک را جلو کشیده و رو به سمت شمال دشت ذهاب، آنها را آرایش داده است. حتی از دور با دوربین تک به تک آنها را شمردیم.»

اطرافیان بنی صدر گفتند: «آنها تانک نیستند، ماکت تانک‌اند!!»

اتفاقات و حالات آن روزها و ماههای افراد مختلف در جایگاههای کشوری و بعضاً لشگری را اگر کمی مرور کنیم، پر بیراه نیست اگر بگوییم غفلت از تحرکات نظامی دشمن و فعالیت‌های آنها یکی از مهمترین ضربه‌های نبرد هشت ساله را به کشور ما وارد کرد.

بگذریم...

جنگ پس از هشت سال تلاش و سختی، اجتهاد و اختلاف نظر، فراز و فرود، معنویت و رفاقت، فتح و عدم‌الفتح به پایان میرسد و به قول معروف دوران جدیدی از موضوعات مربوط به این ایام آغاز می‌شود.

چیزی که در سالهای اخیر به "جنگ روایتها" معروف شده و در این اواخر نیز با دو سه مورد از نشانه‌های اهمیت آن مواجه شدیم.

مستند کودتای خزنده، یک قسمت از برنامه چراغ مطالعه، مواردی از سانسورها یا لغو اجازه نشرهای

پیرامون جنگ که بازتاب‌های مختلفی هم به همراه داشت.

یا در نمونه‌های دیگر، اظهار نظر یک عزیز در یک برنامه رسانه ملی است که متأسفانه با افتخار تعطیلی برنامه چالشی "سطرهای ناخوانده" در سال ۹۳ با موضوع دفاع هشت ساله پخش می‌شد را به نام خود میزند و بار دیگر ذهن عده‌ای را حساس می‌کند که مگر چه اتفاقاتی افتاده که یک چنین کاری صورت گرفته است.

هر کدام از این موارد شاید در ظاهر از زوایای مختلف، لزوم پرداخت و روایت آن دوران را برای ما پر رنگ کنند اما نخ تسبیح و وجه اشتراک همه آنها را شاید بتوان در دو بخش دسته بندی کرد:

تشنگی

بازتابها و نظرات گوناگون این سالها به خصوص چند وقت اخیر به خصوص در نقاطی از این سالها پیرامون روایت تاریخی دفاع مقدس احتمال زیاد حاکی از نیاز به فهمیدن نسل جدیدی است که شاید آن دوران را ندیده باشد اما این کشش را در خود می‌بیند که از آن روزها بشنود، بخواند، ببیند و گاه مقایسه کند.

نسلی که شاید این روزها به دلیل حضور ذی قیمت یادگاران جنگ، رسالت انتقال پیام و محتوای آن روزها را چندان روی دوش خود نبیند اما حتما در دهه‌های بعد که دیگر این عزیزان بین ما نیستند به لزوم حضور و بیان آنها بیشتر پی خواهد برد و اگر جنگ را نه درشت، که درست و با همه فراز و فرودها و به دور از هر گونه کانال‌بندی برایشان تبیین کنیم حتما می‌توانند از پس این وظیفه به درستی بر بیایند.

انحصار

یکی از نکاتی که گاهی اوقات و پس از بیان این دغدغه مهم، در ذهن‌ها متبادر می‌شود این است که برخی می‌گویند مگر این همه راوی، نویسنده، مستندساز و... در عمل به این رسالت مشغول نیستند؟

پاسخ این است که بله! مشغولند، به خوبی هم به این وظیفه عمل میکنند و صد البته اهمیت این تلاش‌ها هر روز بیشتر جلوه‌گری میکند.

اما نکته قابل توجه انحصاری است که خواه‌ناخواه در موضوعات محل بحث رخ داده و تمرکز بالایی از این مطالب را به بیان حماسه‌ها، رشادتها، عواطف و معنویات جنگ اختصاص داده است و مطالب مختلفی از سنخ تاریخی مانند روند تصمیم‌گیری‌ها در جنگ، تجهیزات و پشتیبانی، اختلاف نظرها و مباحثات، اسناد و مدارک و روایت‌های اشخاص و... مسکوت و یا بسیار کم بسامدتر از آنچه که هست در جامعه رواج یافته است و بعضاً اگر هم روایت‌هایی برخلاف یا متفاوت با روایت‌های رسمی منتشر میشود یا چندان پرداخت و بررسی نمی‌شود یا در مواردی، حذف تقطیع یا دچار پیچ و خمهای اداری می‌شود.

بگذریم که گاهی از نشر آنها جلوگیری و با آن مخالفت می‌شود و در واقع ما یا در موضوع محل بحث با کانالیزه شدن مواجه می‌شویم و یا راویان

و قلمها احساس نوعی از این احصار را احساس می‌کنند که کم این حس به جامعه نیز سرایت می‌کند.

بی‌توجهی، کج فهمی یا...؟!

از آن تشنگی روایت گرفته تا این روایت محدود را که مقابل چشم قرار می‌دهیم و به دنبال دلیل آن می‌گردیم، پاسخی خارج از سه حالت نمی‌توانیم پیدا کنیم:

یا ما با نگاهی مواجه ایم که اساسا این مسئله را چندان مهم و قابل توجه نمی‌داند و اهمیت آن جزو موضوعات و دغدغه‌هایش نیست.

یا این مسئله را فهم کرده و لزوم آن را درک می‌کند اما کج فهمی او در چگونگی روایت جنگ باعث بروز این مسائل شده که برای مثال انتشار مستندی از فایل صوتی یک جلسه پس از ۴۰ سال، بازتاب‌های عجیب و غریبی را به همراه خود دارد.

این کج فهمی وقتی در مقام پاسخ و واکنش به این اثر مغرضانه قرار می‌گیرد، تعبیر متناقض درباره آن به کار می‌برد؛ یکبار آنرا جاسوسی جنگی می‌خواند، بار دیگر آن را از اساس تکذیب میکند و در جایی هم چنین جلساتی را عادی می‌خواند!

در حالی که می‌توانست میدان بیان چنین روایت‌ها و هزاران نمونه مثل آنرا خود ایجاد کرده و به بحث و بررسی بگذارد تا عیار مجاهدت بینظیری که در آن سالها با وجود هزاران مسئله و پیچیدگی رقم خورد را نمایان‌تر کند.

حالت سومی هم که کم و بیش در گوشه و کنار شنیده می‌شود اما نگارنده چندان آنرا واقع‌بینانه نمی‌داند، مخالفت و ممانعت جریانی است که نفع خود را در این وضعیت دیده و تمایل بالایی به برخی پنهان کاری‌ها و روایت نشدن‌ها دارد تا ناکارآمدی یا... خود را در برابر آینده مخفی نگه دارد.

کلام آخر!

شاید کمتر کسی را بتوان یافت که مدیریت جنگ را ناموفق دانسته و از آن به عنوان برگ زرینی در تاریخ دفاع کشور یاد نکند چرا که فارغ از وجوه دیگر، اقلأ تنها جنگی است که حداقل در دو قرن اخیر میان ایران و کشور دیگری رخ داده اما یک وجب از خاک ایران تسخیر نشده است.

و البته کمتر کسی را می‌توان یافت که ادعا کند نمی‌شد بهتر از چیزی که بود جنگید و موفقیت بیشتری حاصل کرد.

اما شاید راه بیان و ترویج این تلاش، مجاهدت و موفقیت چیزی متفاوت‌تر یا احتمالا وسیع‌تر از روشی است که در طول این سال‌ها با آن مواجه بودیم؛

چرا که اگر مدیریت موفق جنگ و فرماندهی قابل دفاع و البته پر از بحث آن را را روایت نکنیم، و در نبردی که به صورت زیر پوستی در حال وقوع است، پیشروی تانکهای دشمن را صرفاً تعدادی ماکت ببینیم، بدون شک ناجوانمردانه و از سر خباثت و دشمنی روایت خواهیم شد.

چیزی که نمونه‌اش را در این سالها کم ندیدیم و در آینده نیز باز هم با آنها مواجه خواهیم شد.

یار سفر کرده

نوشته‌ی زینب خواک

روانشناسی آزاد تهران مرکز

اردیبهشت سال ۹۴ بود.

یک اردیبهشتِ مثل همیشه عاشق، که روزهایش از پس هم می‌گذشتند. تا این که یک شب، صدای زنگ گوشی موبایل پدر و یک پیام، اردیبهشتم را پاییز کرد.

صدای پشت تلفن صدای یک پسر جوان بود، که می‌گفت: «عمو بابام رفت.»

و بهتی عجیب، تمام وجودم را فراگرفت. وجودم انگار قفل کرده بود. آخر من همین تازگی‌ها با او صحبت کرده بودم. گفته بود حالش خوب است.

چطور ممکن است؟!

پیام‌ها را با ظرافت خاصی زیر و رو می‌کردم. شاید شایعه بودن این خبر را بتوانم از زیر و بمشان بیرون بکشم. اما نه. انگار خبر درست بود.

عازم شدیم سوی دیارشان. به شهری که خبری از عمو در وجودش داشت. در ذهنم خاطراتش را مرور می‌کردم.

تمام شهرشان پر شده بود از عکس‌های مردانی

که پر کشیده بودند. و تو هم لابد همراه آن‌ها بودی.

بعد از این همه سال، روبه رو شدن با خانواده عمو چه سخت و چه عجیب شده بود. وقتی رسیدیم دم در خانه‌شان، یک جوان ایستاده بود آنجا. با چهره‌ای پر از آرامش و با لباسی سفید. ما را که دید، آمد جلو و خوش‌آمد گفت.

تنها رفتم داخل قسمت زنانه. یک گوشه نشستم مثل غریبه‌ها و منتظر ماندم که زن عمو بیاید. بهشان گفتند مهمانتان از تهران آمده است. خواهران شهید و دختر شهید که وارد اتاق شدند، چند دقیقه سر روی شانه‌های هم گذاشتیم و گریه کردیم.

آبجی زهرا (دختر شهید) خیلی بی‌تابی می‌کرد. اما زن عمو (همسر شهید) به دخترش می‌گفت: «مامان آرام باش.» و من حیرت‌زده در دلم می‌گفتم که مگر می‌شود آرام بود؟ چرا نباید بلند گریه کرد؟! که زن عمو رو به من گفت: «مامان جان! پاشو قرآن پخش کن. کمی هم خرما پخش کن.»

سه روز گذشت تا فهمیدم چه شده. تا باورم شد

که دیگر عمو رحیم نیست و دیگر ندارمش. از آن زمان تا همین روزها، تمام ذهنم شده بود که کی می‌آید پیکر عمو؟ اصلاً الان کجاست؟ دست داعش؟ اصلاً شاید زنده برگردد.

تا اینکه، چند روز پیش، این هشت تا گل آمدند. و باز داغ دلم تازه شد. پس کی می‌آیی عمو؟ دلم بهانه‌گیری‌هایش شروع شده است. مثل آدم‌های حیران، خودم را می‌گذارم اینجا و دلم را جا می‌گذارم پیش آبجی زهرا و آبجی عطیه و داداش علی و زن عمو.

حالا تمام دلم شده این شعر:

خوش آمدید یاوران حضرت حجت
چه زیبا عباس شدید برای دختر حیدر
از جمع شما یک نفر مانده که برمی‌گردد

انشالله

به یاد فرمانده شهید رحیم کابلی و همزمانش که برگشتند، ولی فرمانده هنوز جامانده.

توسعه در بالا، فرهنگ در پایین

نیز بکند.

البته تشکلهای و کانون‌های فرهنگی در قبال این مسائل سکوت نکرده‌اند و در ادامه هم نباید سکوت بکنند؛ چرا که این مشکلات اغلب مربوط به همه‌ی آنهاست و تنها از راه یک‌صدا شدن است که می‌توان دانشگاه را از رویه‌ای که در پیش گرفته بازداشت. بارها گفته شده است که رسالت دانشگاه در کنار پرداختن به مسائل علمی، تربیت انسان‌های متخصص متعهد است و لازمه‌ی این تربیت پرداختن به همه‌ی ابعاد انسانی دانشجویان است. برای تقویت دانشگاه از لحاظ علمی و آموزشی لازم نیست تا مسائل سیاسی و فرهنگی به حاشیه رانده شوند؛ بلکه اصلاً نباید این‌طور بشود؛ چرا که ما به دنبال انسان‌ها و دانشگاه تک‌بعدی نیستیم.

محل اصلی برگزاری نماز جماعت در دانشگاه تبدیل خواهد شد و ظرفیت و مکان آن اصلاً مناسب به نظر نمی‌رسد. این نکته باید مد نظر قرار بگیرد که در کنار بهبود امکانات آموزشی، نیاز است تا به جنبه‌های دیگر نیز توجه کرد و مثلاً حرکت اجتماعی مهمی چون نماز جماعت در دانشگاه نباید دچار خدشه شود.

مشکل دیگر که از گذشته محل اختلاف تشکلهای با مدیریت دانشگاه بوده، در نظر نگرفتن مکانی برای این تشکلهای در ساختمان آموزش جدید است که به‌جایش قرار است همکف ساختمان را در اختیار کافه‌ها بگذارند و تشکلهای به مکان فعلی مرکز مشاوره نقل مکان کنند.

اما مشکل اینجا است که این فضا یقیناً کشش لازم برای کار تشکلهای را نخواهد داشت.

همچنین با نگاه به دانشگاه‌هایی چون تهران و امیرکبیر، می‌بینیم که فضایی که دانشگاه در اختیار تشکلهای و کانون‌های خود قرار می‌دهد بسیار بهتر و بیشتر از وضعیت فعلی دانشگاه شریف است؛ ولی دانشگاه ما در عین توسعه‌ی فیزیکی خود بنا دارد جای این تشکلهای را تنگ‌تر

نوشته‌ی سید علی هاشمی

رودی ۹۶ مهندسی صنایع



چند روز قبل بود که بالأخره به لطف کرونا و پس از چندین ترم تأخیر، ساختمان جدید آموزش و دانشکده‌ی مهندسی مکانیک افتتاح شد. این خبر برای عموم ما دانشجویان خوشایند است و نوید تسهیلات بیشتری را برای بعد از روزگار کرونا به ما می‌دهد؛ اما در دل خود ملاحظاتی دارد که باید به آنها توجه کرد:

با این دو افتتاح، دانشگاه کاملاً در جهت شمال کشیده خواهد شد. اولین مشکلی که در اینجا وجود دارد فاصله‌ی بیش از پیشی قلب تپنده‌ی دانشگاه، یعنی ساختمان آموزش، با مسجد است؛ حتی فاصله‌ی ساختمان ابن‌سینا با مسجد هم گاه دانشجویان را به سختی می‌انداخت؛ این‌طور که با توجه به زمان‌بندی کلاس‌ها و ساعت ناهار، برای شرکت در نماز جماعت دچار مشکل می‌شدند. البته قرار است در ساختمان جدید نمازخانه‌ای نیز احداث شود؛ اما در طراحی آن این مساله در نظر گرفته نشده است که این نمازخانه احتمالاً به



به راستی تمدن امروز بشر که نمود مسخ بشریت از صورت انسانی خویش است، باغ وحشی انسانی است. در این باغ وحش انسانی، آدم‌ها حیوانات تنبل و معتادی هستند که در گوشه قفس‌های خود کز کرده‌اند و هیچ چیز جز خورد و خوراک و خواب و جنسیت آنها را به سوی خویش نمی‌کشد و در این هر سه آنچه مراد آنهاست، لذت است؛ لذت غذا، لذت خواب و ... و ذات این لذت‌پرستی نیز با افراط گرایی و انحرافات شگفت‌آوری همراه است که جوامع غربی - مخصوصاً اروپا و آمریکا - تجسم واقعی آن هستند و برای کسانی که ریگی به کفش ندارند و سحر گوساله سامری در آنان کارگر نیفتاده است این حقیقت، عینیتی آشکار دارد.

شهید آوینی، توسعه و مبانی تمدن غرب